

مستی خوشی از راحشان فارغ شده از خیر و شر شد طعمه طوطی شکر وان زاغ را چیزی دگر

www.shahrvand-newspaper.ir

یک خبر | یک نگاه

توسعه فيزيكي همه ماجرا نيست

توسعهمراکزمرزی دانشگاه پیام نور در دستور کار مرکز ابوموسمی در نظر گرفته شده است. به نظر ار دارد رئیس دانشگاه پیام نـوراز اختصاص فراهایی اصلی ترین همان انتجام چنین اقداماتی. حفظ جمعیت در مراکز مـرزی و مناطق خاص جغرافیایی است. توسعه مراکز در سراسر ایران در حالی اتفاق میافند که دانشجویان دانشگاه پیام نور حتى در كلانشهرى مثل تهران هنوز كه هنوز استاز بسیاری از امکانات ابتدایی سایر دانشگاهها محروم اند. بــه عنوان مثال هنوز که هنوز اســت سیستم گلستاندانشگاه پیامنور قابلیت شُناسایی دانشجویان ترم آخر راندارد بنابراین امکان انتخاب درسهایی که پیش نیازشان رعایت نشده حتی برای این دانشـجویان هم مقدور نیسـت. خوب است.در کنار افزایش ساختمان هاونگاهفیزیکی به توسعه دانشگاه ها به امكانات مور دنياز دانشجويان برينيا بىنواھم توجە كنيم.

قرار دارد. رئيس دانشگاه پيام نــور از اختصاص قرار دارد. رئيس دانشگاه پيام نــور از اختصاص بودجه به منظور توســعه و تقويت واحد پيام نور رایی واقع در ابوموسیی خبر داد.ابوالفضل فراهانی با بیان اینکه مطابق مصوبات هیات رئیسه دانشگاه پیسام نور توسسعه مراکز مــرزی در اولویـــت قرار گرفته است (مرکز ابوموســی از جمله این مراکز اسـت) گفت: امکانات خاصی از جهت عمرانی و اولویتهای خاصی در استخدام نیروی انسانی، فعال سازی مقاطع کارشناسی ارشـد و جذب هیات علمی برای توسعه واحدابوموسی در نظر گرفته شده است رئیس دانشگاه پیام نور در ادامه با بیان اینکه دانشگاه پیام نور امکانات خوابگاهی وفوق برنامه را لحاظ نمی کند اظهار کرد: به رغم این موضوع امکانات خوابگاهی و فوق برنامه برای



دوست داشتن به اندازه خاطرات

جينوبستر

میماندو یک خستگی بیلذت و فرصت و زمانی که ازدست رفته و بهدست نخواهد آمد. . جودی عزّیزم! درست است؛ ما به اندازه خاطرات خوشی که از دیگران داریم، آنها را دوست داریم و به آنها وابسته می شویم. هرچه خاطرات خوشــمان از شــخصی بيشتر باشـدعلاقه ووابستگي ما يشتر مىشود. پس هركسى را بیشتر دوست داریم و میخواهیم که بیشتر دوست مان بدارد، باید برایـش خاطرات خــوش زیادی ازيم تا بتوانيم دردلش ثبت

برشىازكتاببابالنگدراز

شاتر 💽

. دوستدار تو:بابالنگدراز

جودی: نامر بے تو موقق هســــم که عــدهای از مردم هرگــز زندگــی نمیکنند و زندگــی را یک مسـابقه دو all-time favourite DADDY LONG-ر یی ر . میدانند و میخواهند هرچه LEGS زودتر بـــه هدفی کــه در افق دوردست است، دست یابند و متوجه نمی شوند که آنقدر . خستُهشدهاند كهُشايدنتوانند ً به مقصد برسند و اگرهم برسند، ناگهانُ خودرادُر پایان خط می بینند. در حالی که نه به مسبر توجه داشتهاند و... نه

حودي! كاملا با تو موافق

به مسیر وجه داشته ندو... به لذتی از آن بردماند دیر یا زود آدم پیر و خسته می شود در حالی که از اطراف خود غافل بوده است. آن وقت دیگر رسیدن به آرزوها واهــداف هم برایش بی تفاوت می شــودو فقط او شەبى.







اگرمنمسئول فرهنگی بودم...

موردنظر خود را در کتابخانههای عمومی پیدا کند رر رسیدن به این نقطه حاصل نمی شود مگر این که رویکرد بی طرفانهای درباره خرید کتاب و قرار رویکنرد کی کورمندی ریزمرد مرید سب و مزر دادن آن در کتابخاندهای عمومی به وجود بیاید اگر یک نسخه از همه کتابها حتی کتابهایی که در برخیی از حوزها (بنا به هـر دلیلی) مطرح می شـوند را در کتابخاندها قـرار می دادیم، وضع دیگرگون میشد. سعی میکردم بهعنوان یک ئول فرهنگی از هزینههای کتابفروشیها کم مستعول ترمندی از مریعه ی عابقروسی ما در کنم. درحال حاضر وضع کتابفروشـــی درست مثل یک شغل تجاری است یعنی تمام هزینه های یک ۔ شـغل تجاری را دارد اما در آمدش بــه هیچوجه با مشاغل تجاری قابل مقایسه نیست. بنابر این سعی می کردم وضعیتی ایجاد کنم که آدمها فقط از روی عشــق، علاقه و دوستداشتن وارد این شغل شوند. از این رهگذر بود که می توانستُیم امیدوار باشـیم کتابفروشی توجیه اقتصادی پیدا کند. در کشوری که دمای هوا در طول ســال حدود ۳۰ تا ۴۰ درجه اختلاف دارد كتابفروشمي ها هزينمه بالايي رابراي

واقعی کلمہ، وار د زندگی شہری شہود. یا توجہ یہ واعلی معماور دریا دی سیهری سود. با توجه به تعداد بالای عناوین کتاب که حدود ۲۰هزار عنوان در سال است و تیراژ پایین این کتابها که بهطور متوسط ۱۰۰۰ نیسخه است، متوجه می شویم متوسط ۱۰۰۰ نسخه است، متوجه می شویم اقلیتی(نویسندگان)برای اقلیت دیگری (خوانندگان آن کتابها) مینویسـند. با این شرایط، توده مردم از نعمت مطالعه محروماند. یکی از دلایل این اتفاق، در دسترس نبودن کُتَاب برای توده است. اگر تعداد کتابفروشـــهارالازایـــش دهیم و بــر جاذبههای کتابخانههای عمومی بیغزاییم تاحدودزیادی کتاب رادرنزدیکی مردم قرار دادهایم.اگر به جای مسئولان فرهنگی بودم کاری می کردم کتابخانه های عمومی نوسط شیهروندان دیده شوند و حضور آنها در نورست شهرومان دینه سوناد و عشور، به در فرآیندهای اجتماعی محسوس باشند، به نحوی که حتی اگر قرار باشند دو شهروند یا دو دوست با هم قرار ملاقات بگذارنند آن ملاقات در کتابخانهها هم واره ملاقع بمارست المرتف المرتب الرسب صورت بگیرد. این کار ممکن نمی شود مگر این که بتوانیم جاذبههای لازم را در کتابخانههای عمومی ایجاد کنیم. به گونهای که هر سلیقهای بتواند کتاب

بهعنوان فردی که از دهه ۷۰ در کار فروش و نشر . کتاب هســـتم، بخش قابل توجهی از این سال ها را در حوزه نشــر بینالملل گذراندهام وحدود ۱۰سال ت که در حوزه نشر داخل مشغول به کار هستم است ته در حوزه شر داخل مشعول به تار هستم. اگر بنا باشد بین وضع نشر در داخل ایران و آنچه در خارج از کشور آنفاق می افتد، مقایسان اتجام دهیم. وادار می مودیم از مسئولان فرهنگی داخل کشور درخواست کنیم در حوزه نشـر، کمی قاعدمندتر درخواست کنیم در حوزه شـــر کمی فاعدمندتر بیندیشند و عمل کنند، به تعبیری/اگر خودم یکی از مسئولان فرهنگی کشــرر بودم، سعی می کردم عتلی از کاهش دهم، به بیــان دیگر جلوی افزایش تعداد تولیدکنندگان کتاب را می گرفتم. البته این معمل داریند منافل عنام ری حرمی مرعی شهریه دی عمل ادر تهران مدنظر قرار نمی دادم و به شهرها و مناطق محرومت می رفتم و سمی می کردم در آن جااین فاصله را کمتر کسم. هدفم از این کار افزایش کتابذورشی ها در آن مناطق و اعطای آن به متقاضیان با اجاره های نازل بود. ســعی می کر دم وضعیتــی ایجاد کنم که کتابفروشــی بــه معنای



درمسلخ عشق

وزهستى خويش ياكمى بايدشد دلخستهوسينه چاکمی بايدشد چون آخر کار خاکمی بایدشد آن به که به خود پاک شو یم اول کار

ــت نمی آید مگـر با فـرو کوفتن نفس و پاکشــدن در ابتـدای راه و در فرحــام کار را به خون خویش رنگ زدن... آنچه گفته آمد، تفسیر و برداشتی عرفانی از سخن منظوم ابوسعیدو بدیهی بر حسی مرحق را ما و عصر مدرنیت که به گونهای است در روزگار ما و عصر مدرنیت که به گونهای ناگوار آرمان خواهی و باور داشتن به مبدأ، مطلوب ر ر ان ر ی و جرز حسی به مید، مطوب طبع بسیاری از روشه نفکرنمایان نیست، مصداق یافتن برای این رباعی تامل برانگیز است. بی شک اما هستند انســان هایی شــ یف که با دوستداری

ہے کنند؟ حال بیاپید یکبار دیگر، جزییات بازی

حاضران اتأتی نظری بدُهند که چه کسی بُرای شاه شدن لایق تر است!

دن لایق تر است؛ ۲-وزیر باانتخاب شاه انجام می شودواز این لحظه بعدار تباط شاه فقط از طریق وزیر انجام می شود.

۱-جلادیامیر غضب باصلاحدیدوزیر و تأیید شاه ۲-۹۷ یکی میشو سیا باشد حدیدوز رو ناییدسته انتخاب میشود وبالاتاری یک نفر همینوان نزد حالا که پس از سال ها به این نوع بازی هانگاه می کنم فقط یک جنواب در ذهنم مرتب تکرار م

می سود پیش از انقلاب و در جنعه آن روزها در کودکی هم تمرین خودخواسته پذیرش استبداد و دیکتات وری آن دوران دیده می شود: ریزا این نقش بسته بود که مغز ما این فرمان و فرمان های مشابه را بدون چون و چرا دریافت و به طور خودکار

مُاعى اينچنيــن، دموكراســى و حرف از دموکراسی غیرعادی است و این گونه می توان فهمید که چرا این جامعه شاهی آدمخوار تربیت

ـت؛ قرار نيا

مير و

يعنى همان فنا في الله. و لحظه بر دار شــدن من ین به دس

-حلاج که بــه تعبیر حافــظ با انالحق گفتن اســرار هویدامی کرد.

،---ی ر ابوسعید در ســخنی دیگر گفته است: برای نیل به حق باید آنچه در سـر داری بنهی و آنچه در کف داری دهــی. آنچه بر تو آید نجهی!و بهراســتی آیا سخن ابوسعید، تفسیر همین رباعی نیست که به اشار تی می گوید، باید از مس وجود دست کشید

و به کیمیای شــیدایی رســید تا بتوان که زر شد و

کشیدن«سبیل آتشین»بر چهره دمو کراسی

محمدطهماسبىيور

آماده کنند. ۱ - شـروع بازی قرعه کشــی اس

اجرامی کرد. د احتماء

نداشت. یکی از بازی هایی که در آن زمان، طرفداران زیادی داشت بازی شـاه و دزد بود. به محض این که یکی از جوان ها پیشــنهاد این بازی را می داد، تمام اتاق با فریادو شادی از این بازی استقبال می کردند. يادم مى آيد وقتى شاه، دستور اجراى سبيل آتشین را میداد و جـلاد (یا همـان میرغضب) پس از گرفتن دسـتور از وزیر سـمت دزد حرکت پس از گرفتن دستورا زوز بر سمت درد خرد ک کرد، درد با لبخندی معمومانه و حالت تسلیم و رضای کامل سرخود را در اختیار جلاد قرار داد جود سرمحکوم یا همان درد را به دست گرفت، با با نگاهی شیطنت آمیز (در حالے کے همگی او را . تشــویق می کردند) محکوم را با کف دست.هایش محکم گرفته و ۲ انگشت شســت خود را روی لب زیر خط بینی قرار داده و با فشار ی روی لب محكوم در جهت مخالف می کشید. فشار آن قدر زیاد بود که اثر قرمزرنگی به صورت سیبیل تیا امتداد دو گوشه دهان کشیده میشد. درد بیچاره که شدیدا دردش گرفته و چشـمانش از اشک پر شده بود، با همان لبخُند معصومانه و بردوارش حکّم را تحمل کرد و جلاد هم پیروزمندانـه از این که مورد تأیید تماشاچیان قرار گرفته خوشحال بود.

حکم کیمیا را دارد؟ و چرا همه با کمال میل و بدون فیچکس ہے ما توجھی نمی کے دو کاری به کار ما هیچ نوع اعتراضی تر به این بازی هــا می دهند؟ چرا هیچ کدام از تماشــاچی ها لب بــه اعتراض باز

نماسچین مرز در محم خوصی بود. حال بایداز خودمان صادقانه ببرسیم چرا و با چه هدفی این بازی طراحی شده بود؟ چرا در شادترین و زیباترین لحظهها (برای توده مــردم) این بازی



ر بے بوالحیر، جوہر ناب عرفان ایرانسی رامی توان دید. عرفانی که حکمت د از کشف شـــهود برآمده و چنان شوری در دل عارف واصل برمیانگیزد کــه او را از قفــس تن میرهاند ؛ به مرتبهای از فنا شـدن در جلوه حق میرسـاند.

سرنازن ها با شدت هر چه تمام، با لپ های باد کر ده مینواختند و دهل زنان هم همراهی شان می کردند؛ همه مردم در مراسم بودند. بعضی ها با دعوت و بعضی هم بعنوان تماشاچی، از بلندی پشتبامها در عروسی حضور داشتند. ساقدوش ها آیینه در دست، تلاش می کردند تا نور

آیینه را به صورت عروسی بیندازند که معمولا سوار استر یااسب بودو باروسری قرمزرنگ سر و صور تش پوشیده شده بود. جوان ترها هم غرق رقص، شادی

امااطرافیان دامادبخش دیگر این مراسم،بودند که امااطرافیان دامادبخش دیگر این مراسم،بودند که شور و شوق خاصی را ایجاد می کردند؛ آنها با پر تاب انار میان جمع تماشیاچیها، باعث هجوم شیرین

ر با یا با یا نمعیت برای به دست آوردن انارهامی شدند. بعد از رسیدن عروس به خانه داماد، نوبت زنان حاضر بود که بــا صدای هلهله و شــادی میان دود سپند و یکسری هدایا به پیشواز عروس میرفتند. حالانوت خوردن الشاميدي قبر مرادع مي المسلم خاص آن دوران كه اتاق ها كوچک بودند و پر تعداد، ميان مردهاوزنان هم براســاس سن، تجربه ووضع مالــي و اجتماعي تفكيــك اتاق ها انجام مي شد. منی و جیمنی عدیت انوی مایم می سند بزرگترها و ریش سفیدان در یک جا، جوان ترها و نوجوان هاجایی دیگر. اسا در این بین چه بیـن داماد و نددیـکان و چه دوسـتان داماد و چه آنها که تازه پشت لبهایشان

داشت کر کمی بست، همیشه بازد باشد نیست نیمیسان داشت کر کمی بست، همیشه بازار بازی، رقابت و زورآزمایی در حاشیه عوصی هاداغ بود. بچه هاهم که در آن ایام زیاد به حساب نمی آمدند! در با برایمان جاذبه بیشتری داشت به عنوان

ناظرانی مشتاق و خاموش جمع می شدیم و بعضی وقتها فکر می کردیم که ما نامریی هستیم! چون

کرده بود که شــاه فاتح، بیدلیل فرزنــدش را کور می کندو حتی، بعداز پشیمانی همـه آنهایی که وساطت نکردهاند را به شـدیدترین و مرگبارترین وضع می کشـداین تونه میتـوان فهمید که چرا ورضع می نستداین تونه می سوان تهمید نه چرا در این دوران حتی یک نفر در آسستانه مرگ لب به اعترافی باز:کرد و چرااینها غیرعادی است. جندی پیش با یکی از دوستان که سال هاست به کادای است که منافع است.

گرم با ختک کردن هـ وا می بردازنـــد بنابراین من ســوت این مکان ها را با توضای روزه بیرزارم ســوت این مکان ها را با توضای روزه بیرزارم این کار را تا حلی ادامه می دادم که بیراند بردی بای معاقد کنم.در شرایط کنونی که وضع توزیع ناکار آمد است. برای بست تعرف می این ما می می درم امی از است قصی می کردم امان می محکمه وی رایک را بار توی هسان که و مناطق مختلف کشور روس امی با کشور هسان که و مناطق مختلف کشور را هم به سطان کشور هسان که را تامیه می درم آنجا که معاقب در انامه سعی می کردم آن جا که می درم آنجا که معاقب را نیم را این بر سعی می کردم آن جا که می کنون می این به نظارت سعی می کردم آن جا که می کنون می این به نظارت می می می این به نظارت می این می این به نظارت

ســعی می کردم تا آن جا که ممکن است به نظارت

سنی می درمورد ممیزی هم سعی می کردم ناشرا به نظارت بیردازم درمورد ممیزی هم سعی می کردم ناشران و نویسنندگان را متوجه موضوع کنم که در کشور ماشـــکافـهای فرهنگی زیادی وجــوددارد و آیتی بیش از هر امر دیگری حایزاهمیت اســـته افزایش

كتاب ها بپردازم، ملاحظات موجود را بین ناشران و اهل قلم ترویج دهم تا حاصل كار باعث تكدر خاطر

کسی نشود. از سوی دیگر به اهل قلم می قبولاندم که

دفتر وديوان 🦾

آفریدگار و دوری از ســـتم به دیگــران دفاع از حق

مظلوم و فُداکردن تن خاکی به چنین مرتبه ای دست می یازند و این همان مقام «شهادت» است

که هر کس بدان نرسید. شیهادت، مرتبه و شأنی

است برای انسان که تنش با ایمان قلبی به وی ارزانی میشـود چراکه: «در مسـلخ عشق جز نکو

را نکشــند». و در جهان امروز ، انسان عصر حاضر با پندگیری از چنین آموزههایی سرشت و سرنوشتی

چنین نکو برای خود رقم بزند.

نبايدبه مخاطب ١٠٠٠ عددي فكركند

گرم یا خنک کردن هـوا می پردازنـد. بنابراین من

کانادا مهاجرت کرده تلفنی صحبت داشتم. احوال پسرش که جوانی ۱۷ ساله است را پرسیدم. گفت سدیدا علاقهمند به رشیته حقوق شده. با تعجب گفتم او کــه از حقوق گریزان بــود. گفت: «چندی پیشم و نسم رو نفری برود، نفره، بهندی پیش در کلاس در ششان معلم پیشنیهاد یک بسازی می کند که همه کلاس بایی در یک دادگاه شـر کت کنده در این بازی، یکی با نظر و انتخاب کلاس دادستان میشود و دیگری قاضی. یک نفر بهعنوان متهمی سی و و پیری سی یه داوطلب دفاع از متهم در نقتش و کیل مدافع می شود. پس از انتخاب هیأت منصفه با هماهتگی توسط دادستان و وکیل متهم و قــرار دادن تمام مــوارداتهام در ختیار دادستان و وکیل، قرار می شود که در حضور اختیار دانسان و و نیا، مرار می سود که در صور هیأت منصفه از متهم دفاع کنند. در این بازی هم نظر هیأت منصف و ابلاغ قاضی، توانسته و براک متهم را بگیـرد. حالا انچنان این بازی و تشـویق کلاس برایش خوشـایند شـده که تصمیم گرفته

رشته حقوق بخواند! حــال بياييد يكـبار ديگر از خودمان بپر، برای بارور کردن نهال دموکراسی و تبدیل آن به بک درخت تناور چه کردهایم؟ آیا نباید به جزییات هم دقت کنیم؛ حتّی بــَه بازی هایمان در کلاس ها، مراسم،اردوگاههای تفریحی و...